

اجتماعی و طبقات اجتماعی هستند که خودشان را متشکل می کنند تا قدرت را در دست بگیرند و یا دیگران متحد می شوند تا قدرت خودشان را افزایش دهند. مردم هم در این گروه ها متشکل می شوند زیرا خودشان به تنهایی نمی توانند پا در سیاست بگذارند. در اصل از طریق حضور خودشان در حزب است که منویات و مطالبات خودشان را پیش می برند. بنابراین ساختار حزبی ضرورت دنیای مدرن است. در حقیقت جامعه باید تجزیه شود به گروه های مختلفی که از طریق رقابت و نه ستیز با یکدیگر به وحدت می رسند. این یک امر الزامی است.

حالا اگر حزب نباشد چه اتفاقی می افتد. اولاً که جریان پوپولیستی شکل می گیرد که بسیار سیال است. یک نفر می آید در عالم سیاست کلاهبرداری می کند و رأی عده ای را می خرد و به دست می آورد؛ درست یا غلط. نماینده هایی هم که در این ساختار انتخاب می شوند پاسخگو نیستند. مثلاً من اگر در یک شهر می توانم یک نماینده انتخاب کنم، باید بدانم که او در مجلسی که ۲۸۹ نماینده دیگر نیز دارد چه کاری می تواند انجام دهد؟ آیا اصولاً توانی برای انجام کار مؤثر دارد؟ قطعاً او زورش به دیگران نخواهد رسید و حتی پاسخگویی او هم معنادار نخواهد بود. پس من باید یک حزب را در یک کشور انتخاب کنم. آن حزب سعی

خواهد کرد بهترین فرد را در منطقه من به عنوان نامزد معرفی کند. وقتی آن نامزد انتخاب می شود در اصل من به آن حزب رأی می دهم. این رأی در عمل ترکیبی است بین رأی دادن به فرد و حزب. پس از آن این حزب است که مسئولیت دارد. حزبی که اکثریت دارد مسئولیت همه نمایندگانش را هم بر عهده دارد. نمایندگان الزاماً افراد کارشناسی نیستند. انتخاب افراد کارشناس را که نمی شود به رأی گذاشت. نماینده ها فقط نماینده مردم هستند. می توانند این کار را خوب انجام دهند اما کارهای کارشناسی شان در مجلس باید از طریق حزب و دولت شان انجام شود. بنابراین وقتی نمایندگان به صورت فردی در چنین نهادهای وارد می شوند و حمایت کارشناسی ندارند، افرادی بدون صلاحیت کارشناسی در مقام تصمیم گیر قرار می گیرند. نتیجه اش هم همین می شود که می بینیم. در نتیجه مسأله کلیدی این است که بدون نهاد حزبی اصولاً رقابت سیاسی سازنده شکل نمی گیرد، در نتیجه مجلس کارآمد شکل نمی گیرد و همین وضعیتی ایجاد می شود که با آن مواجه هستیم.

■ با فرض اینکه حزبی شدن انتخابات را در عملکرد مجلس مؤثر بدانیم، این تغییر می تواند چه مزیت هایی ایجاد کند؟

اگر ما چهار یا پنج حزب داشته باشیم در این صورت مجلسی خواهیم داشت که به معنای دقیق کلمه گویی ۴ یا ۵ نفر حقوقی و نه حقیقی عضو آن هستند. چهار، پنج نفری که تمام کشور را از طریق نهاد حزبی شان نمایندگی می کنند. وقتی حزبی مثلاً با ۱۲۰ نماینده در مجلس ۴۰ درصد آن را در اختیار دارد در واقع یک عقیده واحد است و ما با ۴ یا ۵ عقیده مشخص روبه روهستیم. عقایدی که در حزب پخته شده و نسبت به آنها مسئولیت پذیری وجود دارد. اما الآن در مجلس ما با ۲۹۰ عقیده مواجهیم که اصلاً هیچ کدام شان هم بیان نمی شوند بلکه می روند پشت پرده لابی و رأی شان را معامله می کنند. بنابراین ضرورت هر نظام پارلمانی است که ما بدانیم برای هر موضوع چند ایده مشخص وجود دارد، مردم هم روی همان ایده ها فکر کنند و ببینند که کدام حزب ایده بهتری دارد تا از آن حمایت کنند.

■ تأکید بر اهمیت نقش احزاب در شکل گیری مجلس در حالی است که همواره بر ضعف نظام حزبی در ایران تأکید شده است. در مقام اولویت سامان دادن و تغییر باید از کدام یک آغاز شود؛ فرآیند انتخابات و تشکیل مجلس یا وضعیت احزاب؟ آیا اصولاً بدون وجود قانون انتخاباتی حزب گرامی توان به سمت

شکل گیری احزاب قوی و فراگیر رفت؟

خب! نمی توان گفت که ابتدا از کدام یک شروع کنیم. فعلاً که مجلس داریم. پس یک بخش آن انجام شده است. الآن باید نظام حزبی را درست کرد. نظام حزبی هم اگر خواهیم درست شود باید ساختار سیاسی ایران تن به این نظام حزبی بدهد. انتخابات را هم حزبی کند. یعنی اینکه احزاب باشند که فهرست می دهند و انتخاب نمایندگان هم بر اساس به دست آوردن ۵۰ درصد به علاوه یک رأی نباشد بلکه هر حزبی بر اساس سهم رأی که می آورد به نسبت از بیشترین رأی به کمترین رأی حائز کرسی در پارلمان شود. انتخابات تناسبی شود. البته افراد هم به صفت فردی بتوانند نامزد شوند و مانعی برایشان ایجاد نشود. در این ساختار نمی گویند نظر فلانی و بهمانی چیست زیرا صدا فلانی و بهمانی داریم. در این ساختار می گویند نظر این چند حزب چیست؟ بنابراین اینکه بگویم از کجا شروع کنیم بلاموضوع است. زیرا الآن ما مجلس داریم، اما معتقدم که ساختار سیاسی نمی خواهد زیر بار ساختار حزبی برود. برای اینکه دوست دارد چنین نهاد میانه ای وجود نداشته باشد و خودش مستقیماً با مردم طرف شود. این البته ممکن است در مقطعی به نفعش باشد اما در مقطعی چنان به ضررش می شود که حدی ندارد.

■ اینکه می فرمایید باید ساختار سیاسی ایران تن به نظام حزبی بدهد، طبعاً ناظر به مقاومت های پید او پنهانی است که در ادوار مختلف تاریخ معاصر ایران و بویژه در ۴۰ سال اخیر در برابر احزاب و کار حزبی وجود داشته است. پرسش این است که ریشه های این مقاومت را باید در کجا جست و جو کرد؟ پیشینه عملکرد احزاب و نتایج نامطلوب فعالیت آنها یا صرفاً تمایل به جلوگیری از تجمع نیروی مردم در قالب حزب برای کسب قدرت؟

ریشه یابی این مسأله مفصل است. اما بخشی از آن مربوط به استقلالی است که حکومت و هر قدر نسبت به ملت دارد. زیرا این قدرت از طریق رقابت مردمی و تبعات اجتماعی آن نیست که شکل می گیرد. حکومت حتی اگر با حمایت توده مردم هم بر سر کار آمده باشد به دلیل منابع مالی مستقلش از توده مردم در ادامه راه خود احساس استقلال می کند و اجازه نمی دهد که مردم تشکیلات، سازماندهی و قدرت حزبی پیدا کنند. چنین امری را مخمل ثبات خود می داند. حال آنکه در نظام حزبی رقابت اصلی در کسب ساخت قدرت میان احزابی است که در بطن جامعه ریشه دارند. ساخت سیاسی ایران به دلیل داشتن همین استقلال به نظام حزبی تن نمی دهد. این استقلال حاکمیت از مردم عامل دیگری را هم برای تن ندادن به نظام حزبی افزون می کند و آن این است که با داشتن منابع مستقل مالی حاکمیت اجازه نمی دهد که تمایزهای طبقاتی شکل بگیرد؛ بلکه با منابع خودش در محیط اجتماعی و ساخت اقتصادی دخالت می کند و نیروهای وابسته به خودش را بوجود می آورد. در حالی که دولت های مدرن هیچ اعتباری جز آنچه از بطن جامعه و رقابت های اجتماعی کسب کرده اند، ندارند. اما در ایران کاملاً معکوس است و حکومت خودش را کاملاً مستقل می داند و از آنجا که غایت هدف حزب کسب قدرت است در این مسیر به رسمیت شناخته نمی شود. یک بار وزیر کشور سابق در اظهار نظری گفت که ما حزبی می خواهیم که الهی باشد، سیاسی نباشد!! حال آنکه سیاسی نبودن حزب آن راهی از معنای کند.

■ تعدد احزاب و فراگیر نبودن آنها از جمله واقعیت هایی است که به عنوان مانع در مسیر حزبی شدن مجلس مطرح می شود. با این استدلال که در بسیاری از کشورهایی که ساختار سیاسی شان بر مدار احزاب در حرکت است اغلب ۲ یا ۳ حزب تأثیر گذار وجود دارند. طبیعتاً نمی توان به نحو فرمایشی از تعدد بی حساب احزاب ایرانی کاست؛ با این حال چه قدماتی می تواند امکان بوجود آمدن احزاب قدرتمندی را فراهم کند که دال مرکزی سیاست در کشور باشند؟

این قضیه تا حدی از طریق قانون امکان پذیر است. اکنون مقرون به صرفه است که هر کسی برود و برای خودش شبه حزبی کوچک درست کند. ولی باید قانون را به شکلی طراحی کرد که چنین کاری مقرون به صرفه نباشد؛ مثلاً می شود گفت احزابی که زیر ۵ درصد رأی بیاورند حق نمایندگی در مجلس ندارند. اگر چنین قانونی گذاشته شود خود به خود ۷۰ تا ۸۰ درصد این حزب ها کنار می روند. بخش دیگری هم مجبور می شوند که به هم نزدیک شوند و ائتلاف کنند و یک حزب مشترک درست کنند. بنابراین الآن چون سهم خواهی حاکم است برایشان صرف می کند در یک جمع کوچک و شبه حزبی کار کنند. غیر از این می توان برای احزاب هزینه مالی هم در نظر گرفت. مثلاً احزابی که زیر ۵ درصد رأی بیاورند باید به تناسب هزینه انتخابات را پرداخت کنند. یعنی از ابتدا